

اگر ارزش زندگی به دوامش بود، گلهای مصنوعی، مغتنم ترمی بودند

گل عزیزاست، غنیمت شمردش صحبت
که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد

یوسف اصغری

عضو شورای مرکزی سازمان معلمان ایران

به واقع ما در همه حال، نسبت به لحظه ی بعد خود، مرده ایم، نیستن، در مدارهای مرئی، چه به منزله ی پایان ما باشد چه نباشد، امتداد چرخه ای است که حیاتش می نامیم، ما حافظه ی زمین را نفس می کشیم.

مردن در این جهان تحصیل حاصل است، تقلا نمی خواهد، رویدادی بی وقفه است که بیرون از اراده ی ما هر ثانیه دارد رخ می دهد، پس نه فرانخوانیمش نه نفرینش کنیم. این زندگی کردن است که هنرمندی تمام می خواهد زیرا تنها کنشی است که در محدوده ارادی ما تحقق می یابد. کارمایه اش هم چیزی نیست به جز عشق. و عشق، هم مرضی ست باشکوه که زیبای وهم آلود، حسرت بار و بی دوامش را فقط می توان با حیات آدمی قیاس کرد.

در این ایام مرگ اندوه که تا چشم کار می کند «انالیه راجعون» است و خاک برهوا و آب و آتش سنگینی کرد. من هم از قضای روزگار سروکارم افتاده است با کودک و شعر و بازی و عشق های کوچک و درس هایی که لابد قرار است بگیرم از این همه، اعم از دیدن گذشته، زیستن در اکنون، تأمل در ارزش های ناشناخته ی مرگ یا درک بازگشت پذیری حیات.

امروز براین باورم که اگر ارزش زندگی به دوامش بود، گلهای مصنوعی، مغتنم ترمی بودند از گیاهان طبیعی. باری! حقیقت همان است که حضرت حافظ می گوید:

گل عزیزاست، غنیمت شمردش صحبت

که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد